

تجدید اخلاقی: تجربه ایران جوان*

کاوه بیات

تجدد و نوخواهی در ایران مراحل مختلفی را پشت سر نهاده است؛ مدت زمانی طولانی به شناخت مظاهر و عوامل آن گذشت و مدت زمانی طولانی‌تر نیز به اثبات ضرورت عاجل اخذ و کاربرد این مظاهر و عوامل. هنگامی که جنگ جهانی اول به پایان رسید و همراه با آن دوره ای از مداخلات مستمر قدرت های خارجی در امور کشور، بالاخره ایران فرصت یافت برای تجدد و پیشرفتی که سال ها در کسب آن ناکام مانده بود اقدام کند. در این مراحل تجدد و نوخواهی دیگر به توضیح و استدلال نیاز نداشت؛ یک خواست عمومی بود. مهم تعریف مشخص اجزا و عناصر آن بود و ارائه پیشنهادهایی عملی در این جهت. بار اصلی این تلاش را نسل جوان فرنگ دیده ای بر عهده گرفت که سال های جنگ و قبل آن را به تحصیل در اروپا سپری ساخته، اینک به ایران باز آمده بود.^۱ جمعیت ایران جوان یکی از چند تشکل مهمی بود که گروهی از این جوان ها را گردآورد و به کار گرفت.

در فروردین ۱۳۰۰ گروهی مرکب از علیقلی خان مهندس الدوله، حسن خان شقاقی، اسمعیل خان مرآت، جواد خان عامری، حسن خان نفیسی

* گفتگو، زمستان ۱۳۷۴، صص ۲۹-۱۷

(مشرف‌الدوله) که از تحصیل کرده‌های اروپا بودند، موجودیت ایران جوان را اعلام داشتند.^۲ جمعیت ایران جوان چه به صورت یک حرکت فرهنگی کلی و چه به شکل یک باشگاه اجتماعی متعارف بیش از پنجاه سال در ایران حیات داشت. از این دوره فقط در شش سال نخست کار است که فعالیت سیاسی دارد و از این شش سال نیز فقط در فاصله زمستان ۱۳۰۵ تا زمستان ۱۳۰۶، که این تکاپوی سیاسی وجه بارزی می‌یابد. زیرا در خلال سال‌های پیش تا آنجایی که اطلاع در دست است، گذشته از اعلان گاه به گاه اسامی کاندیداهای مورد نظر جمعیت در آستانه انتخابات ادوار پنجم و ششم مجلس شورای ملی که آن نیز بدون حصول نتایج مطلوب یعنی انتخاب کاندیدهای مورد نظر به پایانی می‌رسید، بخش اعظم فعالیت‌های جمعیت صرف ترتیب و سازماندهی کنسرت‌های عام المنفعه موسیقی و نمایش‌های میهنی - اخلاقی در تهران شد.

از اواخر اسفند ۱۳۰۵ که جمعیت ایران جوان با انتشار نخستین شماره از نشریه هفتگی خود به نحوی جدی و مستمر درگیر تحولات کشور شد تا یک سال بعد که نخست موجودیت سیاسی خود را کنار گذاشت، سپس با تعطیل نشریه، از دور خارج شد، تجربه کوتاه مدت ولی مهمی شکل گرفت، که از لحاظ انسجام فکری و ارائه یک رشته پیشنهادهای مشخص فرهنگی و اقتصادی براساس یک جهان بینی و دیدگاه نظری روشن، در مقایسه با بسیاری از تجارب سیاسی ایران در ادوار قبل و بعد از این دوره نادر و منحصر به فرد است.

«ما طرفدار اشخاص با اراده و افکار جوانی هستیم که معتقدند ایران مال ایرانی است و باید کار کرد تا به سر منزل مقصود رسید و باید همان راهی را که دیگران رفته اند برای نیل به سعادت پیمود...» شرح کوتاهی که در نخستین

شماره ایران جوان منتشر شد.^۳ به رغم اختصار از چند جهت بیان جامعی است از دیدگاه کلی جمعیت؛ نخست آن که چاره کار را فقط در سعی و تلاش «اشخاص با اراده و افکار جوان» می‌داند و بخش مهمی از برنامه سیاسی و فرهنگی‌ای که ارائه می‌هد نیز در چگونگی فراهم آوردن چنین نیرویی است. دوم آن که جز «راهی که دیگران رفته اند» نیز راه دیگری سراغ نمی‌کند.

میرزا علی اکبر خان سیاسی فارغ التحصیل روان شناسی از فرانسه که سرپرستی فعالیت های ایران جوان را نیز بر عهده داشت پیدایش نیروی جوان و با اراده مورد نظر را در گروهی طرح و اجرای یک برنامه تربیتی دراز مدت، در اصلاح هویت اخلاقی جامعه می‌داند: «سرچشمه یا علت العلل بدبختی ها هویت اخلاقی افراد جامعه است. یعنی بیایید و بهترین تشکیلات را بدهید و بهترین قوانین را از دیگران اقتباس و وضع کنید. چون آنها را بالاخره همین مردم باید اداره و اجرا کنند مفسد اخلاقی این ها بر محاسن آن قوانین و تشکیلات خواهد چربید... هر چند سال یک مرتبه وقتی خرابی و افتضاح یک اداره به درجه اعلی رسیده، یک مرد متهور پیدا شده است...» گروهی معزول، گروه دیگری منصوب، میز و صندلی و دفتری جابجا شده «... حتی گاهی هم نظامات و قوانین را عوض کرده، ولی باز چیزی نگذشته که خرابی و خرابکاری به شدت روز اول عودت کرده است...»^۴.

از نظر میرزا علی اکبر خان سیاسی عوارضی چون تنبلی و صوفی مسلکی و گدامنشی و دورویی و بی‌اعتنایی به نوامیس دینی و اخلاقی، که نشانه‌های این بیماری هستند، مسائل ناشناخته‌ای نیستند. «مکرر توسط نویسندگان... تذکر داده شده، لکن این آقایان در عوض جستجوی علل این امراض و نمودن راه‌های

علاج غالباً به نوحه سرایی قناعت کرده، گاهی هم در ذیل شماره‌های بدبختی‌ها جامعه را به باد فحش و ناسزا گرفته برای او مرگ نزدیکی را پیش بینی کرده‌اند. اصلاً جامعه را پست معرفی کردن و آن را محکوم به فنا خواندن از چندی پیش باب شده و از علائم تشخیص و تفوق بر محیط به شمار می‌رود... حال آن که چنین بیاناتی نه «علامت برتری و تشخیص» که در واقع بیانگر «ضعف اخلاقی و انحطاط» صاحبان چنین آرائی است. «خوشبختانه ایرانی هر قدر روحیاتش خراب باشد باز از مرحله مرگ خیلی دور است». بویژه آن که تحولات سال‌های اخیر نیز «تکان شدید به او» داده است.^۵

انحطاط اخلاقی

میرزا علی اکبر خان سیاسی امراض اخلاقی جامعه را به دودسته تقسیم کرد؛ یکی آنهایی که جنبه ریشه دار و سنتی دارد، و دیگری رشته امراضی که در پنجاه سال اخیر، یعنی در مواجهه با مظاهر غرب بوجود آمده‌اند. گروه اول این عوارض که خود را به صورت «نداشتن غایت مراد یا به قول فرنگی‌ها ایده آل» نشان می‌دهد باعث آن شده است که «... ما از پیر و جوان، از عارف و عامی همگی چون پیران فرتوت سرچشمه امیدمان خشکیده و برودت کامل بر وجودمان مستولی شود». ریشه آن نیز در سه عامل است، اول «شاخ و برگ‌ها و پیرایش‌هایی است که به آئین مقدس اسلام بسته‌اند...» آنچه امروزه به نام اسلام ارائه می‌شود «... آن اصول مقدسی که در قرون اولیه هجرت، نهضت چندین ملت را باعث گردیده و اقوام خشن و بدوی را به شاهراه مدنیت راهنمایی

نموده، دول عظیمه تشکیل داد، نمی‌باشد... با اصول اولیه و قوانین حقیقی اسلام خیلی فرق دارد و عبارت است از یک مشت خرافات و موهومات».

دوم «... گذارشات تاریخی، تهاجم اقوام بیگانه، مغلوبیت پی در پی و سلطنت مستبده است که همواره در جامعه برقرار بوده، افراد را قهراً وادار به خضوع و خشوع، به تملق و مداهنه کرده است». و بالاخره «علت سیم» این امراض «که ... شعرا و نویسندگان سلف هستند. اگرچه ما به وجود آن بزرگان افتخار داریم و می‌دانیم که جزیی آبروی هم که برای ما باقی مانده است بواسطه آنها است لکن ناچار باید اعتراف کنیم که آثار و نوشتجات این بزرگان به مقتضای معتقدات و کیفیات عصر خودشات تلفیق و ترکیب شده و در هویت اخلاقی مردم تأثیرات مهمه بخشیده است. نهال های خرافات و صوفی مسلکی و مبالغه و مداهنه بوسیله بیان دلچسب این شعرا که گاهی حکم آب روان دارد، آبیاری و تقویت ...» می‌شود.^۶

گروه دوم این امراض که در سال های اخیر و در مواجهه با جهان غرب، دامنگیر جامعه ایران شده اند، خود را به صورت «عدم اتکاء و اعتماد به نفس» نشان داده و نتیجه آن می‌شود که «... ایرانی خود را مستقلاً قابل انجام هیچ کاری نمی‌داند».^۷ البته این بیماری که در کنار بی‌اعتنایی به موازین اخلاقی جامعه، خود را به صورت حرص و آز در دست یابی به ظواهر تمدن نو، حرص به اتومبیل و لباس های جدید ... نیز نشان می‌دهند، سر منشاء این تباهی نیست، بلکه افزوده ای است بر زمینه مستعد موجود. به خاطر چنین زمینه مستعدی است که «... مفسد جدید را زودتر و آسان تر می‌پذیرد. و این خود یکی از دلایل عمده تقلیدی است که ما در مواجهه با اروپائیان از معایب و مفسد آنها می‌کنیم، نه از

محاسن اخلاقی آنها».^۸ در چنین وضعی تنها یک انقلاب تربیتی چاره‌ساز است و یک تحول اساسی در آموزش نسل جوان. برای این مواجهه ناگزیر آمادگی‌هایی لازم بود که نداشتیم. «از روزی که چشم و گوش ما باز شد و خواهی نخواهی با «کفار» آمیزش پیدا کرده ایم لازم بود ما را مادتا و معنا برای زندگی جدید تربیت می‌کردند لیکن آنهایی که در عرض این مدت زمام اختیار ما را در کف بی‌کفایت خود داشتند (اعم از پیشوایان سیاسی و دینی) هیچ اقدام صحیح در این خصوص نکردند. بطوری که ما وارد میدان زندگانی تازه گشتیم بدون آن که قبلاً برای این امر مسلح شده باشیم...»^۹

در این عرصه نیز موعظه و نصیحت چاره‌ساز نیست «... باید وسایل عملی را برای رفع این مفاسد پیدا نمود و از دولت خواست آنها را اجرا دارد... وظیفه ما تشخیص امراض جامعه و نمودن راه‌های عملی علاج است و وظیفه دولت تعقیب آن راه‌ها».^{۱۰} راه عملی نیز فقط در یک انقلاب تربیتی نهفته است؛ البته حرکتی که صرفاً به آموزش خواندن و نوشتن منحصر نبوده با تربیت روحانی و جسمانی نسل جوان و نوجوان کشور توأم شود. وی نیز همانند کاظم زاده ایرانشهر که در همان ایام جلد سوم راه نور را در آموزش و پرورش منتشر ساخت، بر این اعتقاد بود که تکثیر مدارس موجود جنایت است و پیش از هر اقدامی نظام آموزشی باید دگرگون شود و این مهم نیز جز با تهیه «عده کافی مربی یا آموزگار» که لااقل ده سال زمان لازم دارد میسر نیست. لهذا در این زمینه نیز طرح جامعی را ارائه نمود که براساس آن «جمعی از هموطنان خود را تحت شرایط و پروگرام معینی... انتخاب نموده به خارجه بفرستیم تا در آنجا هم خودشان تغییر اخلاق و هویت داده، تربیت شوند، هم فن تربیت کردن غیر را

فراگرفته به ایران برگردند و در اینجا برای مدارس ابتدایی ما تهیه معلم و مربی نمایند.^{۱۱}

راه دیگران

در همین زمینه؛ در مباحث مربوط به ارائه طریق و راه حل است که وجه دوم اندیشه‌های ایران جوان یعنی برداشت مشخص آنها از ضرورت طی «راهی که دیگران رفته اند» نیز خود را نشان می‌دهد. تجدد را باید از غرب آموخت و برای این آموزش نیز باید به غرب رفت. از نظر ایران جوان همانگونه که در زمینه تربیت معلم تجویز شد، در سایر زمینه‌ها نیز راه و روش دیگری میسر نبود. میرزا حسن خان نفیسی یکی دیگر از اعضای اصلی جمعیت نیز در بحث «نواقص کار ایران و موانع ترقی اقتصادی ایران» به موضوع «فقدان اشخاص متخصص و ذی فن در شعب مختلفه علوم و صنایع» اشاره داشته، و در موضوع اعزام محصل به خارج صریحاً اظهار داشت «... با پنج نفر و ده نفر کار درست نمی‌شود. باید هزارها ایرانی هر سال به خارجه برود تا بعد از چند سال بتواند قیافه اقتصادی مملکت را تغییر دهد».^{۱۲}

اعزام دانشجوی و ضرورت برخورداری از یک کادر تربیت شده پیش از هرگونه اقدامی، رکن اصلی اندیشه ایران جوان را تشکیل می‌دهد. این است که از هر طرح و پیشنهادی در زمینه اعزام دانشجوی به خارج، مانند لایحه ای که سید حسن تقی زاده در مجلس مطرح کرد مبنی بر آن که از عایدات قند و شکر سالی ده نفر محصل برای آموزش ذوب آهن و راه آهن به خارج اعزام شوند،^{۱۳} یا اقدام وزارت فوئاده عامه در تخصیص بخشی از بودجه سالیانه اش به منظور اعزام

محصل استقبال کرد^{۱۴} و هنگامی که در اجرای برخی از این مصوبات تأخیر می شد، مانند تأخیر حاصله در اعزام دانشجویان ذوب آهن و راه آهن. زبان به انقاد می گشود.^{۱۵} براساس همین استدلال نیز در توفیق اقداماتی چون اقدام جسورانه میرزا علی اکبر خان داور در انحلال عدلیه و تأسیس یک نظام نوین قضایی (بهمن ۱۳۰۵) تردید داشت، بری موفقیت چنین اقدامی آدم لازم بود: «... اگر ده سال پیش وزیر عدلیه وقت چنین فکری را کرده بود، امروز احتیاجی به انحلال عدلیه نداشتیم...» و اینک نیز که عدلیه منحل شده است امکان موفقیت کم است زیرا «... عده اشخاص تحصیل کرده و متخصص در حقوق به تناسب سایر طبقات کمتر است...»^{۱۶}

این رویکرد در سایر مواضع ایران جوان نیز مستتر است. چه به صورت موارد صریحی چون تأکید بر ضرورت استخدام مستشاران خارجی در سازماندهی اموری چون اداره مالیه کشور،^{۱۷} چه در مسائل اقتصادی مشخصی چون احداث راه آهن در کشور که به عقیده ایران جوان سرمایه آن می بایست از منابع مالی خراجی تهیه شود. زیرا تحمیل چنین هزینه ای بر عایدات محدود کشور، به چنان افلاس عمومی منجر می شد که در صورت اتمام طرح مزبور، دیگر امکان بهره برداری کامل اقتصادی از آن میسر نمی بود.^{۱۸} البته این به معنای آن نیست که ایران جوان خواهان چیرگی اقتصادی غرب بر ایران بود، مباحث جامعی که حسن نفیسی در ضرورت تجدید نظر در تعرفه های گمرکی موجود و تنظیم آنها به نفع صنایع نوپای کشور مطرح کرد،^{۱۹} که یکی از مقدمات اساسی تغییرات بعدی شد یا مقاله مهمی که در زمینه عایدات نفتی ایران و ضرورت

رسیدگی به آن منتشر گردید،^{۲۰} در جهت تقویت استقلال اقتصادی ایران سیر می‌کرد.

در زمینه مسائلی چون آموزش و پرورش نیز تحکیم باورهای ملی در تعلیم و تربیت نو مورد توجه بود و میرزا اسمعیل خان مرآت وزیر آتی آموزش و پرورش، ضمن تأکید بر اولویت تأسیس مراکز تربیت معلم پیش از توسعه مدارس، مبانی یک تربیت ملی را تشریح کرد.^{۲۱} با این حال بیگانه ستیزی لازمه چنین تربیتی فرض نشد: ایران جوان در انتقاد از سختگیری های وزارت معارف بر مدارس که خارجی ها در ایران تأسیس کرده بودند، با اشاره به ناکامی آشکار برخی از این مؤسسات که جنبه دینی داشتند، در القاء آموزه‌هایشان به دانش آموزان مسلمان ایرانی، نگرانی های موجود را غیر ضروری دانسته، با توجه به نیازهای کشور در آن مرحله محاسن چنین موسساتی را بیش از مضار احتمالی آنها می‌دانست.^{۲۲}

این وجه از دیدگاه ایران جوان، یعنی فقدان هر گونه بیگانه ستیزی یا خوف و هراس غریب از بیگانگان را در نحوه رویکردش به مسائل جهانی نیز می‌توان ملاحظه کرد؛ جهان را می‌شناخت و بر ضرورت شناخت گسترده تر آن و همچنین حضور فعالانه ایران در این عرصه تأکید داشت؛ یک یا چند مقاله مفصل دقیق و تحلیلی در مورد مسائل روز جانی که اکثراً به قلم میرزا محسن خان رئیس بود از ویژگی های ثابت هر شماره به شمار می‌رفت. مسائل مربوط به جامعه ملل با دقت دنبال می‌شد. در عین حال تحولات کشورهای همسایه نیز از نظر دور نبود: سلسه مقالات مفصل میرزا علی خان سهیلی در معرفی روسیه شوروی، همراه با اشاراتی به مسائل مرزی ایران و روسیه،^{۲۳} نوشته‌هایی در مورد

تحولات عراق (و مسائل مرزی آنها با ایران)،^{۲۴} مسائل عربستان^{۲۵} ... از جمله مقالات جالب توجهی بودند که در این زمینه منتشر شدند. در مقاله‌هایی چند تحولات ترکیه نیز مورد اشاره قرار گرفتند، ولی از نوع گزارش‌ها، و همچنین اخباری که در این زمینه منتشر شد،^{۲۶} آشکار بود که بر خلاف پاره‌ای از دیگر حرکت‌های ملی آن ایام برای ایران جوان تحولات جاری ترکیه الگو و سرمشق نبود. آنها به اصل جریان، یعنی تحولات اروپا نظر داشتند و نه بازتاب شکسته بسته آنها در یک حوزه همسایه.

محدوده موفقیت

چنان که اشاره شد، تجربه ایران جوان از لحاظ تلاش منسجمی که در ارائه یک رشته پیشنهادهای فرهنگی و اقتصادی براساس یک دیدگاه مشخص نظری، در خود داشت، در مقایسه با بسیاری از تجارب سیاسی ایران در ادوار قبل و بعد، پدیده نادر و منحصر به فردی به شمار می‌آید. به خصوص آن که براساس تجربه ای ایرانی استوار بود. در حرکت‌های سیاسی و اجتماعی ایران معاصر کمتر دسته یا گروهی دیده می‌شود که بر مبنایی جدا از خصوصیات شخصی رهبری یا علائق گذرای روز تشکیل شده باشد، حال آن که در این مورد خاص گذاشته از حضور یک دیدگاه مشخص نظری - ضرورت درک و جذب مستقیم و بلاواسطه مدنیت غرب - چهره‌هایی را می‌بینیم چون علی اکبر سیاسی، حسن نفیسی، محسن رئیس، اسمعیل مرآت، علی سهیلی، مصطفی قلی بیات، حسین امینی، احمد عدل، مشفق کاظمی... که هر یک بنا به تخصص و دانش خویش با در نظر

داشتن تحولات روز ایران، بیان وجه مشخص از این جهان بینی را بر عهده گرفتند.

ایران جوان دلیل موفقیت خود را در آن می‌دانست که برای انجام اغراض خصوصی و پیشرفت منافع انفرادی تشکیل نشده بود و آنکه در این هفت سال «دور اشخاص» نگشت.^{۲۷} به عبارتی دیگر «... در هیچ موقع تحت تأثیر وقایع و گذارشات روز...» واقع نگردید و «داخل در شخصیات» نشد.^{۲۸} ولی نگاهی دقیق تر به این تجربه بیانگر آن است که این موفقیت به مراتب محدودتر از آن بود که به نظر می‌آید. نخست آن که از دوره هفت ساله فعالیت‌های ایران جوان، فقط دوره فعالیت‌های زمستان ۱۳۰۵ تا زمستان ۱۳۰۶ آن است که از وجه شاخص و بارزی برخوردار است. چنان که می‌دانیم جمعیت ایران جوان در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ در مقایسه با دوران کوتاه بعدی (سال ۱۳۰۶) نه در زمینه فعالیت‌های سیاسی کارنامه‌ای همسنگ فعالیت‌های این دوره دارد و نه در افاده مرام. شاید علت این توفیق زودگذر را و از آن مهم تر علت زودگذر بودنش را بتوان در آن جستجو کرد که ایران جوان اصولاً جمعیت سیاسی نبود. نه آن که مرام و مسلک سیاسی نداشت: ایران جوان نیز مانند بسیاری از احزاب و گروه‌های آن دوره مرام سیاسی داشت، نوع خویش را هم داشت: «استقرار حکومت پارلمانی و اصول دموکراسی در ایران، حفظ آزادی‌های انفرادی و آزادی اجتماعات و آزادی نطق و قلم و عقیده و مطبوعات...» از جمله اصول مهمی بود که در توضیح مرام و مسلک خود بر آن تأکید داشتند.^{۲۹} حتی در یکی از شماره‌های نشریه خود مقاله عالمانه‌ای در تعریف خصوصیات یک «حزب سیاسی» از آندره هس، که در مدرسه حقوق تهران به تدریس اشتغال داشت منتشر کردند، ولی به

نظر می‌آید که برای این جوان نیز همانند بسیاری از دیگر احزاب و گروه‌های وقت این بخش از مرامنامه، جنبه ای تزئینی داشت.

سیاسیت مدرنیته

واقعیت امر آن است که ایران جوان نیز مانند بسیاری از حرکت‌های جدی دیگری که در ایران معاصر به تحقیق مدرنیته همت بستند، از رویارویی با وجه دیگر این امر یعنی شکل دادن به یک ابزار سیاسی مناسب با این تجربه، یک ابزار سیاسی مدرن روی گرداندند. یعنی با همان جدیتی که در عرصهٔ تعلیم و تربیت، با تأکید بر آموزش عقلانی مردم و در عرصهٔ اقتصاد با تأکید بر تحکیم مبانی صنعتی کشور و جهانی شدن... مدرنیته را مدنظر داشتند، در عرصه سیاست کوتاهی کردند.

با توجه به آنچه از بخش سیاسی مرام و مسلک ایران جوان در موضوع استقرار حکومت پارلمانی و اصول دموکراسی ذکر شد، نه می‌توانیم بگوییم که از این لحاظ به مبانی نظری کار آشنایی نداشتند و نه آن که بگوییم نگرشی استبدادی داشتند. اگر چه ایران جوان با همان جدیتی که به مضامین فرهنگی و اقتصادی می‌پردازد، مضامین سیاسی را مورد توجه قرار نمی‌دهد ولی بر خلاف برخی از حرکت‌های قدرتمند آن دوره که مواضع صریح استبدادی اتخاذ کرده، اصلاحات را نیز فقط در چهارچوب یک دیکتاتوری مصلح میسر می‌دیدند، تفاوت دیدگاه ایران جوان آشکار است. میرزا علی اکبر خان سیاسی در یکی از آخرین نوشته‌هایی که در این دوره منتشر ساخت، این دیدگاه استبدادی را صریحاً مورد انتقاد قرار داد. نوشت کسانی می‌گویند: «جامعه ای که اکثریت

افرادش در جهل و فساد اخلاق غوطه ور می‌باشند، از تشخیص مصالح و اراده امور خودش عاجز بوده مانند اشخاص نابالغ احتیاج به قیم یا ولی دارد، و وظیفه این شخص آن است که بدون احترام حریت افراد و بدون رعایت تمایلات و آراء آنها یعنی به زور به سوی راه راست رهبریشان کند. نباید فراموش کرد که دول استعمار هم هنگام دست درازی به خاک دیگران همواره همین حجت را ذکر کرده اند. لیکن بر هیچکس پوشیده نیست که این وسیله دو عیب بزرگ دارد. اول آن که از صد مورد نود و پنج موردش، قیم یعنی صاحب زور طماع و غیر صالح از آب در می‌آید...» و دوم این که «... این وسیله هم مانند مواعظ و پندیات و قوانین مخصوص تأثیرش سطحی بوده ابداً در وجدانیات افراد راه نمی‌یابد و شخصیت احدی را تغییر نمی‌دهد.» وی در ادامه بحث خاطر نشان ساخت همانگونه که هشت سال پیش یعنی چند صباحی پیش از ظهور «مصلح» وقت در شماره اول اصول تعلیمات، نشریه وزارت معارف نوشته بود «... بر فرض این که مصلح یا مصلحین خیر اندیش و قوی ظهور کرده و دست اصلاح به سر و روی جامعه بکشند، باز دردها دوا نشده و افراد از بدبختی نجات نیافته اند... (زیرا)... مصلحین فقط صورت ظاهر را تغییر داده به حقیقت دست نزده اند. این است که به مجرد ضعف عناصر آمره و قوای عامله و یا در صورت جزیی بحران و انقلاب، حقیقت محیط با تمام معایب و مفاسدش به طور شدیدی مجدداً ظاهر شده، اوضاع به صورت اول بازگشت خواهد نمود. این خود یکی از اصول مسمله علم تربیت است که با ترساندن و کتک زدن، یعنی بوسیله زور هیچکس آدم نشده است...»^{۳۰}.

از این رو ملاحظه می‌شود که با توجه به تحولات بعد از شهریور بیست به طور اخص، و اصولاً کل دگرگونی ای که در ادوار بعدی دامنگیر کشور شد، در علم و وقوف ایران جوان به عواقب دردناک تحولاتی که در جریان بود، تردید نیست، ولی اشکال کار هنگامی خود را نشان می‌دهد که این علم و دانایی می‌بایست وجه بیانی سیاسی پیدا کند. چنانکه اشاره شد ایران جوان «تشخیص امراض جامعه و نمودن راه‌های عملی علاج» آنها را از وظایف خود می‌دانست و «تعقیب این راه‌ها را» را نیز وظیفه دولت.

ولی در عین حال که به عبث بودن زور و اجبار در این زمینه آگاهی داشت، در شرح وظایف دولت یا به عبارت دیگر در تعریف ابزار سیاسی این دگرگونی، چگونگی «تعقیب این راه‌ها» را روشن نکرد.

ایران جوان در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ که در مورد انتخاب ابزار مناسب برای تجدد و ترقی ایران، میان نیروهای مختلف کشور زد و خورد سیاسی تعیین کننده ای جریان داشت، حضور محسوسی نداشت. در واقع هنگامی بر این عرصه گام نهاد که با پیروزی کسانی چون میرزا علی اکبر داور و عبدالحسین خان تیمورتاش، سر نیزه به عنوان ابزار سیاسی مطلوب انتخاب شده بود و «شخصیات» سیاسی نیز که ایران جوان از درگیری در آن پرهیز داشت به نفع «شخص» رضاخان سردار سپه، حل و فصول شده بود.

تلاش‌های کم‌رنگی چون تأکید بر لزوم اصلاح قانون انتخابات^{۳۱} یا انتقاد از مصوبه هیئت وزراء در مورد طبقه بندی اعیاد رسمی کشور که در آن برای سال روز مشروطیت ایران «... که به عقیده ما یکی از پیش آمدهای بزرگ تاریخی ایران است (که) نه تنها ریشه استبداد را از ایران کند، بلکه مملکت را از انقراض

نجات داد...» شأن و مقامی در ردیف اعیاد درجه اول کشور قرار نداده‌اند نیز کارساز نبود.^{۳۲}

بن بست سیاسی

ایران جوان در اواخر سال ۱۳۰۵، یعین در آخرین روزهای آزادی های سیاسی و حزبی در آن دوره، به نحوی جدی در عرصه تحولات سیاسی ایران گام نهاد. اگرچه ظاهراً بر این اعتقاد بود که چون برای پیشرفت «مرام متینی» بوجود آمده است و «... فقط هواخواه دولتی خواهد بود که طرفدار جدی این مرام و حاضر برای اجرای آن با تمام قوا» است دشواری چندانی هم در پیش نخواهد داشت ولی در مدت زمانی کمتر از شش ماه در مواجهه با نخستین واقعیت سیاسی یعنی یکه تازی نظام نو وجه سیاسی خود را کنار گذاشت؛ در اوایل تابستان ۱۳۰۶ در حالی که در یک دوره دیگر از آزادی های سیاسی و فعالیت های حزبی تاریخ معاصر ایران در آستانه توقف کامل قرار داشت، تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی که در اوج قدرت بود و لابد با الهام از تحولات سیاسی که درایتالیا، اسپانیا، رومانی و ترکیه ... آن روز جریان داشت، به ایجاد یک حزب فراگیر - حزب ایران نو - تصمیم گرفت. اگرچه دوران این تصمیم - و شاید هوس - چندان به دراز نکشید که به نتیجه ملموسی منجر شود، ولی آنقدر دوام آورد که به اعلان غیر رسمی تعطیل هر گونه فعالیت سیاسی دیگر در کشور و همچنین به زائل شدن وجه سیاسی جمعیت ایران جوان منجر گردد: در اواسط شهریور ۱۳۰۶ ایران جوان اعلام داشت که بالاخره پس از حدود دوماه مذاکره بین نمایندگان جمعیت و حزب ایران نو «برای تشریک مساعی و توحید

پروگرام» بالاخره در گردهم آیی ای که در مرکز جمعیت برگزار شد، تیمور تاش ضمن ایراد یک نطق مفصل، اتحاد آن دو گروه را اعلام داشت.^{۳۳} به گزارش ایران جوان خلاصه توضیحات شفاهی وزیر دربار که در توضیح نطق و تصمیم فوق الذکر بیان گردید، از این قرار بود؛ چون «... قوای تجددخواه مملکت قلیل و پراکنده بوده اند، بدین جهت در برابر صفوف قوای مرتجعین تاب مقاومت نداشته و دائماً مجبور به تسلیم می شده اند. امروز که در تحت لوای سلطنت تجدد پرور اعلیحضرت شاهنشاهی زمینه مساعدی برای پیشرفت عقاید تجدیدی خواهانه فراهم شده لازمست عموم عناصر متجدد دست اتحاد و برادری با یکدیگر داده با ترک اختلافات کوچک متحداً برای سوق دادن مملکت به طرف ترقی و تمدن اقدام نمایند...» به همین دلیل قرار بر آن شد ایران نو و ایران جوان که هر دو یک مقصود داشتند متحد شوند.^{۳۴}

ولی جمعیت ایران جوان به حزب تیمورتاش ملحق نشد؛ در توضیحی که دو هفته پس از جلسه کذایی منتشر شد، چنین آمده بود: حدود دو ماه قبل «... به ایران جوان مصراً تکلیف شد با حزب جدید تشریک مساعی نماید تا هر دو دسته پروگرام جدید را به موقع اجرا گذارند.» جمعیت دو راه در پیش داشت، یا اعلام انحلال کرده و به حزب جدید بپیوندد و یا «راه حلی پیدا کند که ایران جوان از بین نرفته و ضمناً با تقاضای جمعیت جدید التأسیس تا سر حد امکان موافقت شود». راه اول ممکن نبود زیرا «... ایران جوان جمعیتی است که چندین سال عمر کرده شهرت بی غرضی و وطن خواهی آن در اکناف ایران پیچیده و در واقع یگانه کعبه امید عناصر تجدد خواه مملکت شده است و در مقابل صفوف انبوه ارتجاع، ایران جوان تنها قوه منظمی است که خود را طرفدار حقیقی تجدد

معرفی کرده و در عمل هم لیاقت خود را اثبات نموده است. انحلال ایران جوان را خیانت به تجدد و ترقی ایران تشخیص داده و از همان دقیقه اول از خاطر دور کردیم». در عین حال «... صلاح ندانستیم دستی را که به طرف ما دراز شده است نگیریم و آنها را تنها گذاریم... تا بعدها نگویند یک راه نجات برای ایران بود و آن را هم ایران جوان مسدود کرد». این بود که «شق سومی» را انتخاب کردند که در واقع همان راه دوم بود این که «... اسم حزب سیاسی را از روی ایران جوان بر می داریم و هر کدام علیحده با نهایت صمیمیت و تمام قوا برای پیشرفت مرام خود با جمعیت جدید تشریک مساعی می کنیم و تا هر کجا صلاح مملکت بود دنبال آن می رویم. اگر بدین وسیله مقاصد ما انجام گیرد که باعث نهایت سعادت خواهد بود. اما اگر خدای نخواستہ روزی احساس کردم که مقاصد این جمعیت با مرام ما فرق دارد و از تبعیت آنها منافع ایران به قسمتی که دلخواه ماست ملحوظ نمی گردد آن روز از ادامه این راه صرف نظر می کنیم و تصمیم خود را تغییر می دهیم. آن وقت ایران جوان دو مرتبه قدم در صحنه سیاست می گذارد و اجرای مرام خود را آنجا که معوق مانده با وسایل دیگر دنبال می کند.»^{۳۵} لهذا جمعیت ایران جوان با تغییر نظامنامه خود از حالت یک حزب سیاسی خارج شده به اعضایش اختیار داد در دیگر تشکل های سیاسی فعالیت کنند.

اعضای ایران جوان در دیگر تشکل های سیاسی فعال نشدند زیرا تشکلی بر جای نماند. ولی هر یک به صورت فردی در چهارچوب دولتی که به نتایج عملکردش نیز اطمینان نداشتند، دلخواه خود، یا وجه تعدیل شده ای از آن را دنبال کردند. هنگامی که در پی تحولات شهریور ۱۳۲۰ یعنی هنگامی که با «ضعف عناصر آمره و قوای عامله»، «حقیقت محیط با تمام معایب و مفاسدش به

طور شدیدی مجدداً ظاهر» شد و امکان ارزیابی این تجربه و طرح این پرسش پیش آمد که آیا «مقاصد این جمعیت با مرام ما فرق دارد» یا خیر تا در این زمینه نیز تصمیم مقتضی اتخاذ شود، ایران جوان که در خدمت دستگاه پا به سن گذاشته، تحلیل رفته بود، خواست و توان چنین ارزیابی و نقدی را نداشت، به همان صورت باشگاه به حیات خود ادامه داد.

پی‌نوشتها:

۱. برای آگاهی از دشواری های ایام تحصیل نسل فرنگ رفته آن روز، و از جمله تعدادی از اعضای ایران جوان بنگرید به محود دلفانی، «محصلان ایرانی در اروپا در طول جنگ جهانی اول» گنجینه استاد، فصلنامه سازمان اسناد ملی ایران، س ۳، شماره پیاپی ۱۱، ۱۰، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، صص ۵۱-۱۴.
۲. برای آگاهی بیشتر، دکتر علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، ج ۱، دی ماه ۱۳۶۶، orient script Ltd, London، صص ۷۴، ۷۸.
۳. روزنامه ایران جوان، ش ۱، ۵ اسفند ۱۳۰۵ (با عرض تشکر از استادگرامی جناب آقای دکتر اسمعیل رضوانی که لطف کرده، دوره این روزنامه را در اختیار نگارنده قرار دادند).
۴. ش ۳ و ۲۰ اسفند ۱۳۰۳.
۵. همان
۶. ش ۵، ۵ فروردین ۱۳۰۶
۷. همان
۸. ش ۵۰، ۱۴ دی ۱۳۰۶
۹. ش ۴۹، ۷ دی ۱۳۰۶
۱۰. ش ۳، ۲۰ اسفند ۱۳۰۵
۱۱. ش ۵۲، ۲۸ بهمن ۱۳۰۶
۱۲. ش ۳۸، ۲۱ آبان ۱۳۰۶
۱۳. ش ۱۰، ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶
۱۴. ش ۱۸، ۳ تیر ۱۳۰۶

۱۵. ش ۳۵، ۲۹ مهرماه ۱۳۰۶
۱۶. ش ۱۰، ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶
۱۷. ش ۱۶، ۲۰ خرداد ۱۳۰۶
۱۸. ش ۲، اسفند ۱۳۰۵، ش ۹، ۲ اردیبهشت ۱۳۰۶، ش ۱۳، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۶/ف ش ۲۷، ۴ شهریور ۱۳۰۶
۱۹. ش ۴، ۲۷ اسفند ۱۳۰۵، ش ۵، ۵ فروردین ۱۳۰۶، ش ۶، ۱۲ فروردین ۱۳۰۶
۲۰. ش ۴۸، ۳۰ دی ۱۳۰۶
۲۱. ش ۵، فروردین ۱۳۰۶
۲۲. ش ۴۲، ۱۸ آذر ۱۳۰۶
۲۳. شماره‌های ۱ تا ۱۷، ۵ اسفند ۱۳۰۵ تا ۲۷ خرداد ۱۳۰۶
۲۴. ش ۲۱، ۲۴ تیر ۱۳۰۶، ش ۳۱، اول مهرماه ۱۳۰۶
۲۵. ش ۳۶، ۶ آبان ۱۳۰۶
۲۶. ش ۳۰، ۲۵ شهریور ۱۳۰۶
۲۷. ش ۴۲، ۲ دی ۱۳۰۶
۲۸. ش ۲۶، ۲۸ مرداد ۱۳۰۶
۲۹. ش ۱، ۵ اسفند ۱۳۰۶
۳۰. ش ۴۷، ۲۳ دی ۱۳۰۶
۳۱. ش ۴۸، ۳۰ دی ۱۳۰۶
۳۲. ش ۵۰، ۱۴ دی ۱۳۰۶
۳۳. برای آگاهی از متن این سخنرانی که یکی از مهم‌ترین بیانیه‌های استبدادی تاریخ معاصر ایران است گذشته از ایران جوان که متن کامل آن را منتشر کرد (ش ۲۸، ۱۱ شهریور ۱۳۰۶) بنگرید به اطلاعات ش ۲۹۶، ۹ شهریور ۱۳۰۶
۳۴. ایران جوان، ش ۲۸، ۱۱ شهریور ۱۳۰۶
۳۵. ش ۳۰، ۲۵ شهریور ۱۳۰۶